



# بسم الله الرحمن الرحيم

## مکاسب محرمة

چنانکه مرحوم شیخ انصاری، بحث خود را به ذکر احادیثی متبرک کرده است، بحث را با حدیث تحف العقول از امام صادق (ع) آغاز می‌کنیم.

اول، بحث سندی از روایت تحف العقول:

کتاب تحف العقول چیست و مؤلف آن کیست؟

کتاب تحف العقول نوشته حسن بن علی بن شعبه است. دانش نامه جهان اسلام درباره وی می‌نویسد:

«حسن بن علی بن حسین بن شعبه، محدث امامی و مؤلف کتاب مشهور تحف العقول، در منابع کهن رجالی شیعه درباره وی اطلاعی وجود ندارد. بر اساس نوشته حسین بن علی بن صادق بحرانی در رساله ای که درباره اخلاق و سلوک تألیف کرده، ابن شعبه از قدمای اصحاب امامیه محسوب شده و شیخ مفید از تحف العقول وی، مطالبی نقل کرده است. آقا بزرگ طهرانی از نوشته بحرانی استنباط کرده که حرّانی از مشایخ شیخ مفید و معاصر شیخ صدوق بوده، ولی بنا بر منابع رجالی، مفید شیخی بدین نام نداشته است. حرّانی منسوب به خاندان شعبه است که در اصل اهل حلب بودند و محدثان بزرگی در میان آنان ظهور کرده اند. قدیم ترین اظهار نظر درباره شخصیت علمی و دینی حرّانی، از ابراهیم بن سلیمان قطیفی، از علمای سده دهم، است که بنا به نقل شوشتری، او در کتاب الوافیة خود از حرّانی با عنوان «شیخ عالم فاضل عامل فقیه» نام برده است. اظهار نظر علمای بعدی، همه از بحرانی و قطیفی گرفته شده است.

به حرّانی دو کتاب منسوب است: التمیص، که درباره سبب و شیوه های آزمایشهای الهی مؤمنان (شیعه) و همراه روایاتی درباره صبر و زهد و رضاست؛ و تحف العقول فیما جاء من الحكم و المواعظ من آل الرسول. درباره انتساب التمیص میان صاحب نظران اختلاف وجود دارد: قطیفی آن را تألیف حرّانی دانسته و مجلسی و نوری در انتساب آن به حرّانی یا ابن همام اسکافی تشکیک کرده اند.

اما کتابی که سبب شهرت حرّانی شده و در انتساب آن به او هیچ اختلافی وجود ندارد، تحف العقول است. به نوشته ابن شعبه، هدف وی از تألیف این کتاب در دسترس قرار دادن دانشهای پیامبر اکرم و امامان است که دربارنده کار دین و دنیا و صلاح امروز و فرداست.



تحف العقول در قرون اخیر همواره مورد توجه علمای شیعه بوده تا آنجا که قطیفی آن را بی نظیر خوانده است. در کتابهای حدیثی و فقهی از آن نقل قول کرده اند. در عین حال، آنچه مایه خرده گیری و در برخی موارد نا معتبر دانستن مندرجات تحف العقول از سوی علمای شیعه شده، ارسال اسناد احادیث آن است. اگرچه خود ابن شعبه به این موضوع توجه داشته و در مقدمه نوشته که سلسله سند بیشتر احادیث کتاب را سماع کرده، ولی در تألیف کتاب برای رعایت ایجاز و نیز به این سبب که بیشتر این کلمات و سخنان از زمره آموزشها و حکمتهایی است که خود گواه درستی خود هستند و به این دلیل که آنها را برای شیعیان فراهم کرده است که تسلیم امامان اند، از ذکر اسناد احادیث کتاب اجتناب کرده است. خوبی ضمن اعتراف به فضل و ورع و ممدوح بودن حرّانی، کتاب وی را به دلیل مرسل بودن احادیث آن، فاقد اعتبار دانسته و در هیچ یک از احکام شرعی، استناد به روایات تحف العقول را جایز نشموده است. گفتنی است که تحف العقول در میان نصیرییه حرمتی خاص داشته و بسیاری از پیروان این مذهب آن را از بردارند.<sup>۱</sup>

مرحوم صاحب وسائل در خاتمه و در ضمن فائده چهارم اشاره می کند که:

«فی ذکر الکتب المعتمدة التي نقلت منها أحادیث هذا الكتاب، و شهد بصحتها مؤلفوها و غیرهم، و قامت القرائن علی ثبوتها، و تواترت عن مؤلفیها، أو علمت صحة نسبتها إليهم، بحيث لم یبق فیها شكّ و لا ریب. کوجودها بخطوط أكابر العلماء. و تكرر ذكرها فی مصنفاتهم و شهادتهم بنسبتهم و موافقة مضامینها لروایات الکتب المتواترة أو نقلها بخبر واحد محفوف بالقرينة و غیر ذلك.»<sup>۲</sup>

ایشان سپس در ضمن بیان کتاب های مذکور و به عنوان سی و هفتمین کتاب از تحف العقول یاد می کند و می

نویسد:

«کتاب تحف العقول عن آل الرسول: تألیف الشیخ؛ الصدوق، الحسن بن علی بن شعبه.»<sup>۳</sup>

مرحوم مجلسی در بحار الانوار می نویسد:

«و کتاب تحف العقول عشرنا منه علی کتاب عتیق و نظمه یدل علی رفعة شأن مؤلفه و أكثره فی المواعظ و

الأصول المعلومة التي لا نحتاج فیها إلى سند.»<sup>۴</sup>

هم چنین سید حسن صدر در تأسیس الشیعه می نویسد:

«شیخنا الاقدم و امامنا الاعظم، له کتاب تحف العقول فی الحكم و المواعظ عن آل الرسول، کتاب جلیل لم یصنف

۱. دانش نامه جهان اسلام، ص ۸۳۳-۸۳۴

۲. وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۳

۳. وسائل الشیعه؛ ج ۳۰، ص: ۱۵۶

۴. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱، ص: ۲۹



مثله و كان هذا الشيخ جليل القدر و عظيم المنزلة»<sup>۱</sup>

مرحوم آقا بزرگ تهرانی و مرحوم محدث قمی نیز حسن بن علی بن حسین بن شعبه را توثیق کرده اند.<sup>۲</sup>  
مرحوم محدث بحرانی نیز کتاب *تحف العقول* را معتمد دانسته است<sup>۳</sup> هر چند ایشان کتاب *تحف العقول* را «قلیل الدوران بین اصحاب» معرفی کرده است.<sup>۴</sup>

مرحوم غفاری در مقدمه ترجمه مرحوم کمره ای از کتاب *تحف العقول*، می نویسد:

«شیخ ابراهیم قطیفی که از معاصرین محقق کرکی است در کتاب «الوافیة فی تعیین الفرقة الناجیة»- بنا بر نقل قاضی نور الله تستری در مجالس المؤمنین ضمن ترجمه ابی بکر حضرمی- از کتاب «التمحیص» که منسوب است بمؤلف [حسن بن علی بن شعبه] حدیثی نقل نموده و کلامش چنین است «الحديث الأول ما رواه العالم الفاضل العامل الفقيه النبيه أبو محمد الحسن بن علی بن شعبة الحرانی فی التمحیص عن أمير المؤمنين عليه السلام- ثم ذكر الحديث».

و نیز شیخ حرّ عاملی- رحمه الله- در کتاب *أمل الآمل* بعد از عنوان مؤلف او را بفاضل محدث ستوده و در باره کتاب *تحف العقول* گوید: «حسن كثير الفوائد مشهور».

علامه مجلسی- رحمه الله- در فصل دوم از مقدمه بحار الانوار گوید: بنسخه قدیمی از کتاب *تحف العقول* برخورد نمودم و نظم این کتاب دلالت برفعت شأن مؤلفش دارد و بیشترش در مواظ و اصول معلومه ایست که محتاج بسند نیست.

مرحوم افندی صاحب ریاض العلماء- قدس سره- در باره مؤلف گوید: عالم، فقیه، محدث.

سید جلیل محمد باقر خوانساری صاحب روضات الجنات- رحمه الله- گوید: حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی یا حلبی- چنان که در بعضی از نسخ است:- فاضلیست فقیه، متبحر، هشیار، بلند پایه، آبرومند. و کتابش مورد اعتماد اصحاب است. بعد فهرستی از کتاب نقل نموده.

عارف ربانی شیخ حسین بحرانی- قدس سره- در رساله‌ای که در اخلاق و سلوک تحریر نموده در ضمن کلامش گوید: خوش دارم که در این باب حدیث عجیبی وافی و شافی نقل نمایم از کتاب *تحف العقول* تألیف فاضل نبیل حسن بن علی بن شعبه که از قدماء اصحاب ما است حتی اینکه شیخ مفید اعلی الله مقامه از آن کتاب نقل مینماید و روزگار ماندش را نیاورده. و در کتاب اعیان الشیعه، و تأسیس الشیعه، و الذریعه، و الکنی و الالقاب

۱. تأسیس الشیعه، ص ۴۱۳

۲. الذریعه، ج ۳ ص ۴۰۰؛ الفوائد الرضویة، ص ۱۰۹

۳. حدائق الناظره، ج ۱۵ ص ۱۸۰

۴. الدرر النجفیة، ج ۳ ص ۷

محدث قمی نظیر کلمات مذکوره آورده شده.»<sup>۱</sup>

همچنین پرویز اتابکی در مقدمه ای که بر ترجمه این کتاب دارد می نویسد:

«کتاب تحف العقول که ترجمه فارسی آن به نام رهاورد خرد اکنون در اختیار خواننده گرامی قرار دارد یکی از مهمترین و معتبرترین متون معارف اسلامی در خصوص آداب و حقوق و اخلاق و پند و اندرز و حکم منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصوم سلام الله علیهم و نیز انبیاء بزرگ موسی کلیم الله و عیسی روح الله علی نبینا و علیهما السلام است.

مؤلف این کتاب مستطاب ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی (و به قولی حلبی)، معاصر شیخ صدوق، در گذشته به سال ۳۸۱ ه. ق. از بزرگان علمای امامیه و فقهای نامدار و محدثان بلند پایه با اعتبار قرن چهارم است که تمام کسانی که پیرامون شخصیت علمی او و توثیق اثر گراندقدش سخن گفته‌اند یا به نقل و روایت از او پرداخته‌اند، از شیخ ابراهیم قطیفی و قاضی شوشتری گرفته تا شیخ حرّ عاملی و مولا عبد الله افندی و علامه مجلسی و مولی فاضل کاشانی و شیخ حسین بحرانی و نیز سید محسن امین و شیخ آقا بزرگ تهرانی و محدث قمی که در مجموعه‌های سترگ خود شرح حال و آثار او را آورده‌اند، مراتب فضل و دانش و امانت و صحت روایت او را ستوده‌اند.

شایان توجه است که تحف العقول بیش از یک هزار سال همواره نقل مجالس و محافل علمی و زبانزد فقها و علمای آداب و اخلاق اسلامی و دستمایه سخنوران بزرگ و خطیبان نامدار هر روزگار بوده، زیرا «شامل رشته‌هایی از مرواریدهای گزیده حکمت و جنگی از مواعظ و وعد و وعید و پند آموزیها و بهترین اندرزها و خطبه‌ها و زبده سخنان و جوهر ادب است که مذاق فرزانه را شیرین کام و نوشنده را سیراب می‌سازد» بسیاری از اندرزها و حکم گهربار این اثر نامدار وارد حوزه ادبیات و شعر فارسی شده و شاعرانی بزرگ چون فردوسی و نظامی و سعدی و حافظ و شیخ محمود شبستری از آن سخنان والا الهام گرفته‌اند و آنگاه ابیات نغز و پر مغز آنان که درونمایه‌ای از حکم معصومان علیهم السلام دارد به صورت مثل سایر و رایج شده است. نکته دیگر اینکه آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این کتاب آمده از مآخذ معتبر عامه و خاصه نقل شده و از این رو مورد قبول و تأیید فریقین است و هیچ کس را در آنها خلافی نیست. گذشته از این، مؤلف بصیر و خبیر دو مناجات قدسی و سفارشنامه‌هایی از انبیاء بزرگ نقل کرده است که بدینسان تألیف گراندقدر خویش را مورد توجه ارباب مذاهب اربعه عامه و طریقه امامیه و نیز ادیان سه‌گانه موسوی و عیسوی و محمدی قرار داده است.»<sup>۲</sup>

۱. تحف العقول - ترجمه کمره‌ای، ص: ۶

۲. رهاورد خرد - ترجمه تحف العقول، ص: ۵

## اشکال مرحوم خوئی بر روایات کتاب تحف العقول

مرحوم خوئی در مصباح الفقاهة می نویسد:

«الوجه الدالة على عدم جواز التمسك بها) و إنما لم يجوز التمسك بهذه الرواية لوجه «الأول» قصورها من ناحية السند و عدم استيفائها لشروط حجية اخبار الآحاد فان راويها أبو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحراني أو الحلبي و إن كان رجلا و جيبها فاضلا جليل القدر رفيع الشأن و كان كتابه مشتملا على الدرر و اليواقيت. من مواعظ أهل البيت «ع» و قد اعتمد عليه جملة من الأصحاب إلا انه لم يذكرها مسندة بل أرسلها عن الصادق «ع» فلا تكون مشمولة لأدلة حجية خبر الواحد لاختصاصها بالخبر الموثوق بصدوره و دعوى قيام القرينة على اعتبار روايتها المحذوفين جزافية لأن القرينة على اعتبارهم ان كانت هي نقله عنهم فذلك ممنوع لكون النقل أعم من الاعتبار فالالتزام بالأعم لا يدل على الالتزام بالأخص و ان كانت شيئا آخر غير النقل فلم يصل إلينا ما يدل على اعتبارهم و لو سامنا ذلك فإنه لا يفيدنا بوجه بل حتى مع تصريحه باعتبارهم عنده لأن ثبوت الاعتبار له لا يدل على ثبوته لنا ما لم يذكر سببه من التوثيق لنلاحظه حتى يوجب ثبوته عندنا فلعله يعتمد على غير خبر الثقة أيضا.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. روایات کتاب مرسله است و لذا ادله حجیت خبر واحد آنها را شامل نمی شود.
  ۲. چراکه این ادله، تنها حجیت اخبار موثوق الصدور را شامل می شود.
  ۳. اگر ادعا کنند که قرینه داریم بر اینکه دلالت این احادیث (روایاتی که نام آنها حذف شده) معتبر می باشند، می گوئیم این ادعا باطل است چراکه:
  ۴. این قرینه اگر صرف نقل حسن بن علی بن شعبه از آن راویان است، می گوئیم این قرینه، باطل است چراکه نقل کردن از یک نفر معادل با اعتبار او نیست.
  ۵. و اگر این قرینه چیز دیگری است (غیر از صرف نقل) که به ما نرسیده می گوئیم حتی اگر حسن بن علی بن شعبه به صراحت می گفت که راویان در نزد او معتبر هستند، باز هم نمی شد به کلام او اعتماد کرد چراکه شاید در نزد او معتبر باشند ولی ما آنها را قبول نداشته باشیم و لذا اگر بخواهیم به حرف او اعتماد کنیم باید سبب اعتبار را بیان کرده باشد [یعنی شاید این شعبه، خبر غیر ثقه را نیز قبول داشته باشد]
- ما می گوئیم:

(۱) اینکه مرحوم خوئی، میزان حجیت خبر واحد را وثوق به صدور می دانند، با اینکه هر نوع ارسال در خبر

۱. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۵



را مضر به حجیت آن می دانند، قابل جمع نیست.

چراکه در باب حجیت خبر واحد، اگر ملاک حجیت خبر ثقه بوده باشد، می توان ارسال را مضر دانست ولی اگر ملاک وثوق به صدور است، چه بسا خبری از ناحیه غیر ثقه، به عللی از جمله شهرت کتاب یا رفعت متن و یا عمل اصحاب، موثوق الصدور باشد.

۲) اینکه ایشان می فرماید: «حتی تصریحه باعتبارهم .. ما لم یذکر سبب التوثیق»، قابل مناقشه است چراکه در توثیق های شیخ طوسی و نجاشی و ... اشاره ای به سبب توثیق نشده است. و با این حال توثیق آنها پذیرفته می شود.

### اشکال میرزا جواد تبریزی بر روایات کتاب تحف العقول

مرحوم تبریزی در *ارشاد الطالب*، تبعاً لاستاذ استناد به کتاب *تحف العقول* را رد کرده و می نویسد:

«أما رواية تحف العقول- و ان قيل بان الكتاب من الكتب المعتمدة و أن مؤلفه شيخ صدوق كما عن صاحب الوسائل (ره)- فلا ريب في أنها باعتبار إرسالها ضعيفة فإن غاية الأمر ان يكون كتاب تحف العقول مثل بحار المجلسي أو وسائل الحر العاملي قدس سرهما، و مؤلفه كمؤلفهما. و من الظاهر أن مجرد اعتبار كتاب لا يقتضى قبول كل ما فيه، كما أن جلاله المؤلف لا تقتضى قبول كل رواياته و الغرض عن روايتها الواقعة في اسناد تلك الروايات الى الامام عليه السلام. و الحاصل أنه لا يكفي في العمل بالرواية العدالة أو الوثاقة في خصوص الراوي الناقل لنا حتى مع اعتبار الكتاب، بمعنى عدم وقوع الدس فيه، بل لا بد من إحراز حال جميع روايتها. و دعوى أن مؤلف تحف العقول قد حذف الأسانيد في غالب روايات كتابه للاختصار لا للإبهام لم يعلم لها شاهد، بل على تقديره ايضا لا يمكن العمل بها، فإنه لا بد في العمل بالرواية من إحراز حال جميع روايتها كما مر، حيث من المحتمل اعتقاد المؤلف صدورها عن الامام عليه السلام لأمر غير تام عندنا، لا حذفها لكون روايتها ثقات أو عدولا.

فالمتمحصل أن حذف المؤلف سند الرواية مع الاحتمال المزبور لا يكون توثيقاً أو تعديلاً لروايتها كما لا يخفى، و مثلها دعوى انجبار ضعفها بعمل المشهور، و ذلك فان بعض الأحكام المذكورة فيها لم يعهد الإفتاء به من فقيه فضلا عن جل أصحابنا.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. صرف اعتبار یک کتاب و جلالت مؤلف کتاب، باعث نمی شود هرچه در آن هست معتبر باشد. بلکه باید حال همه راویان در همه طبقات احراز شده باشد.

۲. اینکه بگویند: ابن شعبه، برای اختصار و نه برای اینکه راوی ها مبهم بوده اند، روات را حذف کرده است،

۱. إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب؛ ج ۱، ص: ۸



می گوئیم: اولاً: برای این امر شاهی در دست نیست [ما می گوئیم صراحت ابن شعبه در مقدمه شاهد است] ثانیاً: بر فرض هم چنین باشد، کافی نیست چراکه شاید یک راوی برای مؤلف معتبر باشد و برای ما معتبر نباشد.

۳. پس چون احتمال دارد برخی از روایت، از دیدگاه ما ثقه نباشند، نمی توانیم به این روایات عمل کنیم.
۴. اگر بگویند عمل مشهور، ضعف سند را جبران می کند می گوئیم: برخی از مضامین این کتاب اصلاً مورد عمل اصحاب نبوده است و اصلاً کسی مطابق با آن فتوی نداده است.

ما می گوئیم:

- ۱) اینکه شهرت فتوایی، جابر ضعف سند یک روایت (و نه یک کتاب) هست یا نه، محل بحث و اختلاف است و برخی از قبیل امام خمینی با شرائطی، شهرت فتوایی قدمای از اصحاب را حجت می دانند.
- ۲) در دوره هایی از نگارش کتاب های روایی، مرسوم بوده است که نویسندگان سلسله های سند را حذف می کرده اند. مثلاً تفسیر عیاشی و الشرایع نوشته پدر مرحوم صدوق چنین بوده اند و لذا این یک رویه بوده است.

۳) مرحوم شیخ طوسی در مبسوط به این نحوه عملکرد روایان حدیث اشاره کرده و می نویسد:

«كنت علی قدیم الوقت و حدیثه منشوق النفس إلی عمل کتاب یشتمل علی ذلک تتوق نفسی إلیه فیقطنی عن ذلک القواطع و شغلنی [تشغلنی خ ل] الشواغل، و تضعف نبیتی أیضا فیه قلة رغبة هذه الطائفة فیه، و ترک عنایتهم به لأنهم ألقوا الأخبار و ما رووه من صریح الألفاظ حتی أن مسألة لو غیر لفظها و عبر عن معناها بغير اللفظ المعتاد لهم لعجبوا [تعجبوا خ ل] منها و قصر فهمهم عنها، و كنت عملت علی قدیم الوقت کتاب النهایة، و ذكرت جمیع ما رواه أصحابنا فی مصنفاتهم و أصولها من المسائل و فرقوه فی کتبهم، و رتبته ترتیب الفقه و جمعت من النظائر، و رتبته فیه الکتب علی ما رتبته»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. من در ایام قبل و هم چنین در روزهای بعید، شایق بودم که کتابی در فقه بنویسیم
۲. و می خواستم از روش اهل حدیث روی گردان شوم
۳. روش اهل حدیث این چنین بود که آنها عین روایت را می آوردند، به گونه ای که اگر کسی مسئله ای را ذکر می کرد ولی از الفاظ موجود در روایت استفاده نمی کرد، آنها تعجب می

۱. المبسوط فی فقه الإمامیة؛ ج ۱، ص: ۲

کردند و آن را نمی فهمیدند

۴. من هم در ایام گذشته و در کتاب نه‌ایته همین روش را داشتم.

ایشان سپس دلیل روی گردانی از روش محدثین را بر می شمارد و می نویسد:

«لأن الفرع إنما يفهمه إذا ضبط الأصل معه فعدلت إلى عمل كتاب يشتمل على عدد جميع كتب الفقه التي فصلوها الفقهاء و هي نحو من ثلاثين [ثمانين خ ل] كتابا أذكر كل كتاب منه على غاية ما يمكن تلخيصه من الألفاظ، و اقتصر على مجرد الفقه دون الأدعية و الآداب، و أعقد فيه الأبواب، و أقسم فيه المسائل، و أجمع بين النظائر، و أستوفيه غاية الاستيفاء، و أذكر أكثر الفروع التي ذكرها المخالفون، و أقول: ما عندى على ما يقتضيه مذاهنا و يوجه أصولنا بعد أن أذكر جميع المسائل، و إذا كانت المسئلة أو الفرع ظاهرا أقنع فيه بمجرد الفتيا و إن كانت المسئلة أو الفرع غريبا أو مشکلا أومئ إلى تعليلها و وجه دليلها ليكون الناظر فيها غير مقلد و لا مبحث، و إذا كانت المسئلة أو الفرع مما فيه أقوال العلماء ذكرتها و بينت عللها و الصحيح منها و الأقوى، و أنبه على جهة دليلها لا على وجه القياس»<sup>۱</sup>

توضیح:

بدون اینکه اصل و قاعده کلیه روشن شود، فهم فرع ممکن نیست.

\*\*\*



حضرت امام خمینی در حاشیه ای که بر کتاب خود *انوار الهدایة* دارند اشکال و جوابی را متوجه کلام شیخ طوسی می کنند. ایشان می نویسند:

«قد راجعنا الکتب التي كانت مؤلفة قبل ولادة الشيخ أو قبل زمان تأليف المبسوط كالمراسم و كتب المفيد و السيد علم الهدی، فلم نجد ما أفاد الشيخ الطوسی، لوضوح عدم كونها متون الأخبار، و اختلاف ألفاظها معها، و بعضها مع بعض. نعم بعض كتب الصدوق كذلك.

و الظاهر صحّة كلامه بالنسبة إلى الطبقة السابقة عن طبقة أصحاب الکتب الفتوائية، فلا یبعد أن يكون بناء تلك الطبقة على نقل الروایات المطابقة لفتواهم، أو نقل ألفاظها بعد الجمع و الترجیح و التقييد و التخصیص، كما لا یبعد أن يكون «فقه الرضا عليه السلام كذلك، و قريب منه كتاب «من لا یحضر» [منه قدّس سرّه]»<sup>۱</sup> توضیح:

۱. ما به بسیاری از کتاب هایی که مؤلفین آنها قبل و بعد از شیخ طوسی زندگی کردند، رجوع کردیم، آنچه مرحوم شیخ طوسی نگاشته اند را در آنها نیافتیم چراکه متن آن کتابها، عیناً متن روایات نیست.

۲. البته برخی از کتاب های صدوق [مفنع و هدایة] چنین اند.

۳. اما می توان گفت که ظاهراً طبقه قبل از صاحبان کتاب های فتوایی چنین روشی داشته اند و لذا بعید نیست که بگوییم بنای آن طبقه بر این بوده که روایات مطابق با فتوای خود را نقل می کردند و الفاظ آن روایات را بعد از جرح و تعدیل و جمع و تقييد و تخصیص ذکر می کردند. كما اینکه بعید نیست فقه الرضا چنین باشد و هم چنین است کتاب من لا یحضره الفقیه.

۴) حتی صدوق در مواردی متن روایات را به عنوان فتوی نقل می کرده و نه تنها سلسله سند بلکه نسبت آن به امام (ع) را نیز مورد اشاره قرار نداده است.

در این باره مناسب است عبارت شهید اول در کتاب *ذکری الشیعه* را مرور کنیم:

«و قد كان الأصحاب يتمسكون بما یجدونه فی شرائع الشيخ أبي الحسن بن بابويه - رحمة الله عليهم - عند إغواز النصوص، لحسن ظنهم به، و ان فتواه كروايته، و بالجملة تنزل فتاويهم منزلة روايتهم.»<sup>۲</sup>

کلام مرحوم سید یزدی پیرامون روایت تحف العقول

۱. انوار الهدایة، ج ۱ ص ۲۶۲

۲. ذکری الشیعه فی أحكام الشریعة؛ ج ۱، ص: ۵۱

مرحوم سید می نویسد:

«الموجود فی کتاب تحف العقول مشتمل علی زیادات علی المنقول فیهما لکن لا یتغیر بها المعنی المراد و لعلّهما هذباه و إن کان بعد غیر مهذب و الظاهر أن الراوی نقله بالمعنی و إلا فیبعد أن یکون الألفاظ المذكورة مع هذا الاغتشاش من الإمام علیه السلام ثم إن هذه الرواية الشریفة و إن كانت مرسله و لا جابر لها لأنّها و إن كانت مشهورة بین العلماء فی هذه الأعصار المتأخرة إلا أن الشهرة الجابرة و هی ما كانت عند القدماء من الأصحاب أو العلماء غیر متحققة لکن مضامینها مطابقة للقواعد و مع ذلك فیها أمارات الصدق فلا بأس بالعمل بها»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. این روایت مطابق آنچه در تحف العقول نقل شده، دارای قسمت های زیادتری از نقلی است که حدائق الناضرة و وسائل الشیعة دارند.
۲. ولی تفاوت این نقل ها، باعث تفاوت در معنی نمی شود، و شاید وسائل و حدائق این روایت را مهذب کرده اند (اگرچه هنوز غیر مهذب است)
۳. ظاهراً راوی این حدیث را نقل به مضمون کرده است چراکه بعید است امام (ع) اینگونه و با این اغتشاش الفاظی را ذکر کرده باشند.
۴. شهرت این روایت در میان متأخرین است و نه در میان قدما. و این شهرت جابر ضعف سند نیست.
۵. اما چون مضامین آن با قواعد مطابق است و علاوه بر آن امارات صدق هم در روایت ظاهر است، می توان به روایت عمل کرد.

ما می گوئیم:

- ۱) مطابقت با قواعد، دلیلی برای حجیت روایت نیست چراکه اگر آن قواعد حجت هستند، پس این روایت، صرفاً مؤید می شود و اگر آنها هم دلیلی بر حجیتشان موجود نیست، این روایت نمی تواند کمکی در این زمینه بکند.

إن قلت: طولانی بودن روایت و اینکه همه جای آن با قواعد سازگار است، قرینه می شود بر اینکه باید معصوم آن را گفته باشد.

قلت: اگر این امر به سر حدّ اعجاز برسد، قرینه خوبی است ولی در این حدّ مطابقت با قواعد، می تواند از فقهای سر زده باشد.

۱. حاشیة المکاسب (للیزدی)؛ ج ۱، ص: ۲



۲) آیا علامات صدق دیگری در این روایت هست؟

مرحوم تبریزی به سید یزدی جواب می دهد:

«و نحوهما دعوی وجود القرائن فی الروایة الکاشفة عن صدق مضمونها کما عن السید الیزدی (ره)، و لعل الصحیح هو العکس کما هو مقتضی اضطراب متنها، و اشتباه. المراد و عدم کون العمل معهودا لبعض ظاهرها کما سنشیر الیه.»<sup>۱</sup>

توضیح:

قرائنی داریم که این روایت از معصوم نیست. مثل: اضطراب متن و اینکه مراد را به اشتباه نقل کرده و اینکه فقها مطابق با ظاهر این روایت، عمل نکرده اند.

کلام مرحوم شهیدی

مرحوم شهیدی در هدایة الطالب بحثی مفصل پیرامون کتب تحف العقول کرده و می نویسد:

«إنه قد یقال بل قد قیل بأنه لا بدّ فی اعتبار الخبر و حجّیته من اجتماع أمور ثلاثة أحدها کون الخبر مسندا صحیحا أو موثقا أو حسنا، ثانیها کونه فی کتاب متیقّن الانتساب إلی مصنّفه بالتواتر أو بطریق معتبر غیر التواتر، ثالثها کون مصنّف ذاک الكتاب ثقة ممیّزا بین صحیح الخبر و سقیمه و لا أقلّ من اجتماع الأمرین الأخيرین و لا یخفی انتفاؤهما بل انتفاؤهما فی هذه الروایة أمّا الأوّل فلإرسالها و أمّا الثانی فلعدم العلم لا بالتواتر و لا بالسند الصحیح أن کتاب تحف العقول کان للحسن و أنه من مصنّفاته و أمّا الثالث فلاّنه غیر معروف»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. برای حجیت یک خبر باید سه شرط موجود باشد:
۲. نخست آنکه خبر مسند صحیح یا مسند موثق و یا مسند حسن باشد.
۳. دوم اینکه خبر در کتابی باشد که استناد آن به مؤلفش متواتر و یا به طریق معتبر دیگری باشد.
۴. نویسنده کتاب هم ثقة باشد و بتواند بین صحیح و سقیم خبر فرق بگذارد.
۵. و لا اقل اگر سه شرط موجود نیست، دو شرط اخیر باشد.
۶. درباره روایت تحف العقول، هر سه شرط یا لا اقل دو شرط آخر موجود نیست. [به عبارت دیگر باید از ما تا صاحب کتاب (شرط دوم) و خود صاحب کتاب (شرط سوم) و از صاحب کتاب تا امام معصوم، سند متصل باشد]
۷. شرط اول نیست چراکه روایت مرسل است.

۱. إرشاد الطالب إلی التعلیق علی مکاسب؛ ج ۱، ص: ۸

۲. هدایة الطالب إلی أسرار مکاسب؛ ج ۱، ص: ۱



۸. شرط دوم نیست چراکه معلوم نیست کتاب متعلق به ابن شعبه باشد

۹. شرط سوم نیست چون ابن شعبه شخصیتی معروف نیست.

ایشان سپس به بررسی شرط دوم پرداخته و نهایتاً می نویسد:

«إلّا أن يقال إنّه لا يلزم في نسبة الكتاب إلى أحد العلم بكونه له بالتواتر و نحوه بل يكفي الاطمئنان به و ذلك يحصل من نسبة المجلسي قدّس سره له إليه في العبارة المتقدّمة عنه و كذا صاحب الوسائل مع تصريحه بعلمه بصحّة نسبته إليه فإنّه قال في خاتمة الوسائل ما هذا لفظه الفائدة الرابعة في ذكر الكتب المعتمدة التي نقلت منها أحاديث هذا الكتاب و شهد بصحّتها مؤلّفوها و غيرهم و قامت القرائن على ثبوتها و تواترت عن مؤلّفها أو علمت صحّة نسبتها إليهم بحيث لم يبق فيها شكّ و لا ريب كوجودها بخطوط أكابر العلماء أو تكرّر ذكرها في مصنّفاتهم و شهادتهم بنسبتها و موافقة مضامينها لروايات الكتب المتواترة أو نقلها بخير واحد محفوف بالقرينة و غير ذلك ثمّ عدّ جملة من الكتب إلى أن قال كتاب تحف العقول عن آل الرسول تأليف الشيخ الصدوق الحسن بن عليّ بن شعبة انتهى هذا مضافاً إلى معروفيّة نسبته إليه و لو لم يكف ما ذكرنا و كان اللازم في حجّية الخبر الموجود في كتاب هو العلم بانتساب الكتاب إلى مصنّفه أو وجود سند معتبر إليه بالنسبة إلى المستدلّ للزم عدم صحّة الاستدلال بأكثر كتب الأحاديث بالنسبة إلى أكثر الناس كما هو واضح و هو باطل جزماً و بالجملة لا ينبغي الإشكال في كون التّحف له قدّس سره»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. برای اینکه کتابی را به کسی نسبت دهیم لازم نیست، تواتر و قرائن علم آور دیگری در کار باشد، بلکه اطمینان کافی است و از سخن مجلسی و صاحب وسائل این اطمینان حاصل می شود ضمن اینکه این نسبت معروف است.
۲. و اگر لازم باشد که علم داشته باشیم به نسبت کتاب به مولف، باید بگوییم اکثر مردم (که علم ندارند) به اکثر کتابهای روایی نمی توانند استدلال کنند و این غلط است.

۱. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ۱، ص: ۱

وی سپس به شرط سوم پرداخته و می نویسد:

«هو واضح و هو باطل جزما و بالجمله لا ينبغي الإشكال في كون التحف له قدس سره و أمّا مسألة التوثيق فهو و إن كان لا يدلّ عليه المدح المذكور إلّا أنّه يكفي فيه توصيف صاحب الوسائل بأنّه الشيخ الصدوق كما عرفت بل و اعتماده على توثيقه كما في ترجمة المفضل بن عمر و كذا نقله عنه مع التزامه بعدم النّقل عن كتاب لم يثبت كونه معتمدا عليه عنده فضلا عن كونه ضعيفا هو أو مؤلفه حيث إنّ قال في الفائدة المذكورة من الخاتمة بعد ذكر جملة من الكتب التي هذا منها ما هذا لفظه و غير ذلك من الكتب التي صرّحنا بأسمائها عند النّقل عنها و يوجد الآن كتب كثيرة من كتب الحديث غير ذلك لكن بعضها لم يصل إلى نسخة صحيحة و بعضها ليس فيه أحكام شرعية يعتدّ بها و بعضها ثبت ضعفه و ضعف مؤلفه و بعضها لم يثبت عندي كونه معتمدا انتهى فلا بدّ أن يكون هذا الكتاب ممّا ثبت عنده قدس سره قوته و قوّة مؤلفه أي وثاقته و يمكن الاستفادة ذلك ممّا حكاه في روضات الجنّات عن الفرقة النّاجية من توصيفه بالعمل مضافا إلى توصيفه بالفضل و العلم و الفقه و النّباهة لأنّ المراد من العمل هو العمل بأحكام الشّرع فعلا و تركا و من المعلوم أنّ هذا موجب للعدالة»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. موثق بودن ابن شعبه را نمی توان از مدح علامه مجلسی (که عالم فقیها محدثا جلیلا من مقدّمی اصحابنا)

استفاده کرد ولی می توان از کلمات صاحب وسائل این مطلب را به دست آورد، این موارد عبارت اند از:

- (یک) توثیق ابن شعبه از مفضل بن عمر را پذیرفته.
- (دو) با اینکه ملتزم شده که از کتاب مورد اعتماد نقل کند، از کتاب ابن شعبه نقل کرده (درحالیکه صاحب وسائل می نویسد که کتاب های دیگری داشته که به خاطر: ◆ نسخه غیر صحیح ◆ نبودن احکام شرعی معتد بها در آن ◆ ضعف کتاب ◆ ضعف مولف کتاب ◆ عدم اعتماد به آنها، آنها را ترک کرده است).

۲. هم چنین خوانساری از روضات الجنّات، ابن شعبه را فردی با عمل (عمل به دستورات شرع) فاضل عالم،

فقیه و باهوش معرفی می کند.

مرحوم شهیدی سپس به شرط اول اشاره کرده و می نویسد:

«فلم یبق من وجوه الضّعف إلّا الإرسال و لا یخفی أنّه بما هو لیس سببا للضعف بناء علی ما نسب إلى الأشهر من حجیة الخیر الموثوق بالصدور كما أنّ مقابله لا یوجب الاعتبار بل من جهة ملازمته غالبا لعدم حصول الوثوق و حیثیذ یمكن أن یقال بحصول الوثوق لصدور تلك الروایة من مجموع أمور أحدها توثیق صاحب الوسائل لمؤلف كتاب تحف العقول فإنّ وثاقته تمنع عن حذف الأستاد و الوسائط و نسبة الحديث إلى الإمام ع مع عدم وثوقه بها فلا بدّ من أن تكون موثقة عنده فتأمل فإنّ مجرد وثوقه بها لا یجدی فإنّ اللّازم هو وثوق المستدلّ بالروایة برواتها و لا یحصل ذلك بوثوق المؤلف بالوسائط

۱. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ۱، ص: ۲



المحذوفة ضرورة عدم الملازمة بين وثوق شخص بشخص و بين وثوق شخص آخر به و من هنا يمكن أن يستشكل على ما هو المعروف بين أرباب الاستدلال من أن مراسيل ابن عمير قدس سره كمسانيده إذ جلالته شأنه و رفعة منزلته لا يوجب إلنا أنه لا ينقل إلنا عن من هو يثق به و لا يلزم ذلك لكونه موثوقا به عند كل من يستدل بها و ثانيها وجوده فى المحكم و المتشابه للسيد قدس سره الذى لا يعمل بخبر الواحد كما فى الحدائق و الجواهر إلنا أنه قد يمنع عن ذلك فلا بد من الملاحظة و ثالثها عمل الأصحاب بمضمونه و الإفتاء بمفاده لكن فيه أن الذى ينجبر به الخبر على تقدير ضعفه استناد الأصحاب إليه فى فتواهم لا صرف الموافقة فى المؤدى و هو غير معلوم»<sup>١</sup>

توضیح:

١. مرسل بودن اگر همراه با وثوق به صدور باشد، ضررى به حجیت روایت نمى زند.
٢. وثوق به صدور از اموری حاصل مى شود:
٣. (یک) صاحب وسائل، ابن شعبه را توثیق کرده است. و وثاقت او مانع از آن مى شده است که بدون اطمینان، خبری را به امام (ع) نسبت دهد در حالیکه وسائط را حذف کرده باشد.
٤. اما این سخن کامل نیست چراکه شاید ابن شعبه به کسی اطمینان داشته ولی ما نداشته باشیم.
٥. (دو) این روایت در رساله محکم و متشابه سید مرتضی هم هست در حالیکه سید مرتضی به خبر واحد عمل نمى کند.
٦. این هم کلام کاملی نیست چراکه: چه بسا سید مرتضی از این مشی تخلف کرده است.
٧. سه) اصحاب به مضمون این روایت عمل کرده اند.
٨. این هم کامل نیست چراکه صرف موافقت فتاوی با یک خبر، خبر را تصحیح نمى کند. بلکه باید استناد اصحاب به یک خبر صورت گرفته باشد.

### جمع بندی:

- ١) حتی اگر ملاک حجیت خبر واحد را وثوق به صدور بدانیم، باز هم راهی برای وثوق به صدور تمام روایات کتاب تحف العقول نداریم.
- ٢) این امر درباره روایت مورد بحث هم صادق است، به خصوص که بسیاری از مضامین این روایت اگر هم مورد فتوای اصحاب و دارای شهرت فتوایی باشد، در روایات دیگر نیز موجود است و ممکن است فقهای که به این مضامین، استناد کرده اند، این روایت را به عنوان مؤید و یا مکمل حجیت مسئله مورد اشاره قرار داده باشند.

١. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ١، ص: ٢

دوم) متن روایت تحف العقول

«سَأَلَ سَائِلٌ فَقَالَ كَمْ جِهَاتُ مَعَايِشِ الْعِبَادِ»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. از امام صادق علیه السلام سؤال می شود که جهات اکتساب معایش عباد چه تعداد است؟
۲. معایش از ریشه عیش به معنای حیاة است و مراد، هر چیزی است که حیات مردم به آن متوقف است اعم از ملبوسات، مأكولات و مشروبات.
۳. مرحوم شهیدی احتمال داده است که معایش شامل مقدمات معایش مثل آلات زرع هم بشود.<sup>۲</sup>
۴. ایشان اصل سؤال را چنین معنی می کند:

«فمُلَخَّصٌ مَعْنَى الْفِقْرِ الْمَتَقَدِّمَةِ أَنَّهُ كَمْ أَسْبَابِ تَحْصِيلِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي يَتَوَقَّفُ عَلَيْهَا أَنْفُسُهَا أَوْ مَقَدِّمَاتِهَا حَيَاةَ الْعِبَادِ الَّتِي يَكُونُ مَوَاقِعٌ لِلَاكْتِسَابِ وَ التَّعَامُلِ بَيْنَهُمْ بَعْضُهُمْ مَعَ بَعْضٍ»<sup>۳</sup>

ادامه حدیث:

«فَقَالَ جَمِيعُ الْمَعَايِشِ كُلِّهَا مِنْ وُجُوهِ الْمُعَامَلَاتِ فِيمَا بَيْنَهُمْ مِمَّا يَكُونُ لَهُمْ فِيهِ الْمَكَاسِبُ أَرْبَعُ جِهَاتٍ»<sup>۴</sup>

ترجمه:

همه این اسباب معیشت، - که عناوینی برای معاملات هستند که این معاملات در بین مردم رایج اند و در این معاملات، برای مردم اشتغال و کسب و کار است - چهار نوع هستند. [معیش یا معیشت به معنای کسب و کاری است که آدمی به سبب آن زندگی خود را می گذراند. برخی آن را از ریشه «عاش» گرفته اند و «میم» را زائده دانسته و معایش را بر وزن مفاعل بر شمرده اند و برخی نیز آن را از ریشه «معش» دانسته و میم را اصلی بر شمرده و معیشت را بر وزن فعلیه گرفته اند]

«فَقَالَ [السَّائِلُ] لَهُ أ كُلُّ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةِ أَجْنَسٌ حَلَالٌ أَوْ كُلُّهَا حَرَامٌ أَوْ بَعْضُهَا حَلَالٌ وَ بَعْضُهَا حَرَامٌ فَقَالَ قَدْ يَكُونُ فِي هَؤُلَاءِ الْأَجْنَسِ الْأَرْبَعَةِ حَلَالٌ مِنْ جِهَةٍ حَرَامٌ مِنْ جِهَةٍ وَ هَذِهِ الْأَجْنَسُ مُسَمَّيَاتٌ مَعْرُوفَاتُ الْجِهَاتِ فَأَوَّلُ هَذِهِ الْجِهَاتِ الْأَرْبَعَةِ الْوَلَايَةُ وَ التَّوَلِّيَةُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَأَوَّلُ الْوَلَايَةِ وَ الْوَلَايَةُ الْوَلَاةُ وَ وِلَاةُ الْوَلَاةِ إِلَى أَدْنَاهُمْ بَاباً مِنْ أَبْوَابِ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ هُوَ وَآلٍ عَلَيْهِ ثُمَّ التَّجَارَةُ فِي جَمِيعِ الْبَيْعِ وَ الشَّرَاءِ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ثُمَّ الصَّنَاعَاتُ فِي جَمِيعِ صُنُوفِهَا ثُمَّ

۱. بحار الأنوار؛ ج ۱۰۰، ص: ۴۴

۲. هداية الطالب إلى أسرار المكاسب، ج ۱ ص ۲

۳. هداية الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ۱، ص: ۳

۴. بحار الأنوار؛ ج ۱۰۰، ص: ۴۴

الْإِجَارَاتُ فِي كُلِّ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْإِجَارَاتِ وَ كُلُّ هَذِهِ الصُّنُوفِ تَكُونُ حَلَالًا مِنْ جِهَةٍ وَ حَرَامًا مِنْ جِهَةٍ وَ الْفَرَضُ مِنْ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ فِي هَذِهِ الْمُعَامَلَاتِ الدُّخُولُ فِي جِهَاتِ الْحَلَالِ مِنْهَا وَ الْعَمَلُ بِذَلِكَ الْحَلَالِ وَ اجْتِنَابُ جِهَاتِ الْحَرَامِ مِنْهَا»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. سائل می پرسد که آیا همه این جهات چهارگانه که به منزله جنس هستند و زیر مجموعه آنها اصناف و انواع دیگری است<sup>۲</sup>، حلال هستند و یا برخی حلال و برخی حرام هستند.
  ۲. امام پاسخ می گویند: برخی حلال و برخی حرام هستند، و اینها مسمیات هستند یعنی اسامی دیگری هم دارند که در بین مردم شایع است
  ۳. این چهار جهت، عبارتند از ولایت (یا به تعبیری خدمت در حکومت که هم حاکم را شامل می شود و هم کسانی که به نوعی در خدمت حکومت هستند و بر مردم ولایت دارند) تجارت، صنعت و اجارات.
- مرحوم سید یزدی بر روایت تذییلی دارند و می نویسند:

«لا يخفى أن وجوه المعاش أزيد من المذكورات إذ منها الزراعات و العمارات و إجراء القنوات بل مطلق إحياء الموات و الحيازات و التناجات و غرس الأشجار و كرى الأنهار و الإباحات و الصدقات و لعله أدرج غير الأخيرين فى الصناعات و أدرجها فى التّجارات و يمكن أن يكون الحصر إضافيًا و يؤيده المنقول من رسالة المحكم و المتشابه حيث إنّه جعل وجوه المعاش خمسة و عدّ العمارات قسما مستقلاً و الصدقات قسما آخر و أسقط الصناعات و هذا و أمّا الجعالات فهى داخله فى الإجازات و كذا العمل للغير لا بعنوان الإجارة بل مجرد الإذن و كذا حق الوكالة و الوصاية و النظارة و نحوها»<sup>۳</sup>

توضیح:

۱. معاش بیش از ۴ نوع است چراکه زراعت و عمارت (ساختمان سازی) و اجرای قنوات بلکه مطلق احياء اراضى موات، حيازات، نتاجات (میوه چینی)، درخت کاری، حفر کردن جوی های آب (کری انهار) و همچنین گذراندن معیشت با اباحه ها و صدقات مردم هم در بین معاش مردمان هست.
۲. البته غیر از گذراندن زندگی با اباحه و صدقه، می توان بقیه را ذیل صناعات دسته بندی کرد و این دو را هم می توان تحت تجارت دسته بندی کرد

۱. بحار الأنوار؛ ج ۱۰۰، ص: ۴۴

۲. هداية الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ۱، ص: ۱۶

۳. حاشية المكاسب (لليزدى)؛ ج ۱، ص: ۲





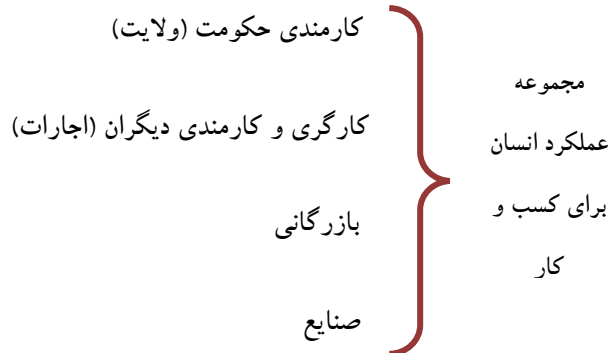
۳. و ممکن است بگوییم که این جا حصر اضافی است، چنانکه در رساله محکم و متشابه همین روایت آمده و در عین حال وجوه معایش را ۵ دسته گرفته اند و عمارات و صدقات را هم ضمیمه کرده، در حالیکه صناعات را نیاورده است.

۴. اما جعاله و حق وکاله و عمل برای دیگری بدون اجاره و به صرف اذن و هم چنین حق نظارت و حق وصایت (آنچه وصی می گیرد تا به وصیت عمل کند) داخل در اجارات است.

ما می گوییم:

(۱) آنچه را در نقل حدیث آوردیم، با متن تحف العقول سازگار است و در نقل وسائل فراهایی از این روایت تغییر یافته است.

(۲) روایت مجموعه عملکرد آدمی برای کسب و کار را در ۴ نوع اصلی دسته بندی می کند:



ادامه روایت:

«فَأِخْدَى الْجَهْتَيْنِ مِنَ الْوَلَايَةِ وَوَلَايَةِ وَوَلَاةِ الْعَدْلِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِوَلَايَتِهِمْ وَتَوَلَّيْتَهُمْ عَلَى النَّاسِ وَوَلَايَةِ وَوَلَاةِ وَوَلَاةِ وَوَلَاةِ إِلَى أَدْنَاهُمْ بَاباً مِنْ أَبْوَابِ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ هُوَ وَالٍ عَلَيْهِ وَ الْجِهَةُ الْأُخْرَى مِنَ الْوَلَايَةِ وَوَلَايَةِ وَوَلَاةِ الْجَوْرِ وَوَلَاةِ وَوَلَاةِهِمْ إِلَى أَدْنَاهُمْ بَاباً مِنْ الْأَبْوَابِ الَّتِي هُوَ وَالٍ عَلَيْهِ فَوَجَّهَ الْحَلَالَ مِنَ الْوَلَايَةِ وَوَلَايَةِ الْوَالِي الْعَادِلِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِمَعْرِفَتِهِ وَوَلَايَتِهِ وَ الْعَمَلِ لَهُ فِي وَوَلَايَتِهِ وَوَلَايَةِ وَوَلَاةِ بِجِهَةٍ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ الْوَالِي الْعَادِلُ بَلَا زِيَادَةٍ فِيمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَنَا نَقْصَانٍ مِنْهُ وَ لَا تَحْرِيفٍ لِقَوْلِهِ وَ لَا تَعَدُّ لِأَمْرِهِ إِلَى غَيْرِهِ فَإِذَا صَارَ الْوَالِي وَالِيَّ عَدَلَ بِهَذِهِ الْجِهَةِ فَالْوَلَايَةُ لَهُ وَ الْعَمَلُ مَعَهُ وَ مَعُونَتُهُ فِي وَوَلَايَتِهِ وَ تَقْوِيَّتُهُ حَلَالَ مُحَلَّلٌ وَ حَلَالٌ الْكَسْبُ مَعَهُمْ وَ ذَلِكَ أَنْ فِي وَوَلَايَةِ وَوَلَاةِ الْوَالِي الْعَادِلِ وَوَلَاةِ إِخِيَاءِ كُلِّ حَقٍّ وَ كُلِّ عَدْلٍ وَ إِمَاتَةِ كُلِّ ظَلَمٍ وَ جَوْرٍ وَ فَسَادٍ فَلِذَلِكَ كَانَ السَّاعِي فِي تَقْوِيَةِ سُلْطَانِهِ وَ الْمُعِينُ لَهُ عَلَى وَوَلَايَتِهِ سَاعِيًّا فِي طَاعَةِ اللَّهِ مُقَوِّياً لِدِينِهِ وَ أَمَّا وَجْهُ الْحَرَامِ مِنَ الْوَلَايَةِ فَوَلَايَةُ الْوَالِي الْجَائِرِ وَ وَوَلَايَةِ الرَّئِيسِ مِنْهُمْ وَ اتِّبَاعِ الْوَالِي فَمَنْ دُونَهُ مِنْ وَوَلَاةِ الْوَلَاةِ إِلَى أَدْنَاهُمْ بَاباً مِنْ أَبْوَابِ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ هُوَ وَالٍ عَلَيْهِ وَ الْعَمَلُ لَهُمْ وَ الْكَسْبُ مَعَهُمْ بِجِهَةِ الْوَلَايَةِ لَهُمْ حَرَامٌ وَ مُحَرَّمٌ مُعَدَّبٌ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ عَلَى قَلِيلٍ مِنْ فِعْلِهِ أَوْ كَثِيرٍ لِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ جِهَةِ الْمَعُونَةِ



مَعْصِيَةٌ كَبِيرَةٌ مِنَ الْكَبَائِرِ وَ ذَلِكَ أَنَّ فِي وَلَايَةِ الْوَالِي الْجَائِرِ دُرُوسَ الْحَقِّ كُلَّهُ وَ إِحْيَاءَ الْبَاطِلِ كُلَّهُ وَ إِظْهَارَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ وَ الْفَسَادِ وَ إِبْطَالَ الْكُتُبِ وَ قَتْلَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هَذَا الْمَسَاجِدِ وَ تَبْدِيلَ سُنَّةِ اللَّهِ وَ شَرَائِعِهِ فَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْأَعْمَلُ مَعَهُمْ وَ مَعُونَتَهُمْ وَ الْكَسْبُ مَعَهُمْ إِلَّا بِجِهَةِ الضَّرُورَةِ نَظِيرَ الضَّرُورَةِ إِلَى الدَّمِ وَ الْمَيْتَةِ<sup>١</sup>

ترجمه:

«کارمندی) دو روی دارد: یکی از آن دو کارمندی حکمرانان عادل است، یعنی کارمندی کسانی که خداوند به «ولایت» و قبول خدمت آنان بر مردم و کارگزاری مأموران و کارمندی کارگزارانشان تا پایین‌ترین رده آنان امر فرموده و این بابی از ابواب «ولایت» و خدمتگزاری است از دیدگاه کسی که بدان سمتها گماشته شده است. و روی دیگر از کارمندی، خدمتگزاری به فرمانروایان ستمکار و کارگزاری والیان آنهاست تا پایین‌ترین رده آنها که بابی از ابواب تصدّی اموری است که بر عهده گرفته. پس نوع حلال کارمندی، خدمتگزاری به فرمانروای عادل است که خداوند به شناختن و (قبول) کارمندی او و خدمتگزاری به او در ولایت وی و در خدمت والیانش و کارگزاران کارمندانش، در همان جهتی که خداوند فرمانروای دادگر را مأمور داشته، بدون افزودن یا کاستن از آنچه خدا فرو فرستاده، و بی‌تحریف و تجاوز از امر الهی، فرمان داده است. پس اگر فرمانروایی دادگر بود از این جهت خدمتگزاری و یاری و همکاری با او در فرمانروایی وی و همچنین تقویت او حلال است (و درآمدهای حاصل از این راه نیز) حلال شده و کسب با آنها هم حلال است. و این از آن روست که در «ولایت» و خدمتگزاری فرمانروای دادگر و کارگزارانش هر حق و عدلی زنده می‌شود و هر ستم و جور و فساد کشته می‌شود و از این رهگذر کسی که در تقویت حکومت او بکوشد و در فرمانروایی دستیارش باشد، کوشنده در راه طاعت خدا و نیرو بخش دین اوست. و اما نوع حرام «ولایت» و کارگزاری (و کارمندی) «۲»، خدمت به فرمانروای ستمگر و کارگزاری کارمندان اوست، از آن که رئیس است گرفته تا پیروان فرمانروا و زیر دستان او و از کارمندان کارگزارانش تا پایین رتبه‌ترینشان در هر بابی از ابواب تصدّی مشاغل مردمی که بر آنها گماشته است. کارگزاری برای آنها حرام است و کسب درآمد از راه کارمندی ایشان حرام شده است و هر که کم یا بیش چنان کند در عذاب است زیرا هر خدمتی در جهت کمک به آنها (انجام گیرد) معصیتی بزرگ از گناهان بس بزرگ است و این از آن روست که کارگزاری حاکم ستمگر متضمّن پایمالی کامل حق و زنده کردن کامل باطل و ابراز ظلم و ستم و فساد و ابطال کتابهای (آسمانی) و کشتار پیامبران و مؤمنان و ویرانی مساجد و تبدیل سنّت خدا و قوانین اوست. پس از این رو کار کردن برای آنها و یاری به ایشان و کسب در آمد از آنان حرام است مگر به سبب ناچاری مانند «ضرورت» در خوردن خون و مردار.<sup>۲</sup>

۱. بحار الأنوار؛ ج ۱۰۰، ص: ۴۵

۲. رهاورد خرد-ترجمه تحف العقول، ص: ۳۳۹

توضیح:

۱. حضرت امام در تبیین فراز پایانی این مطلب می نویسند:

«و ظاهرها بملاحظة التنظير الضرورة في المعاش، لا الاضرار في الدخول للخوف منهم.»<sup>۱</sup>

توضیح:

ظاهر اینکه ورود به خدمت حکام جور، به اکل میته تنظیر شده است، آن است که ضرورت مورد نظر ضرورت در امرار معاش است و نه آن جایی که فرد از روی ترس وارد دستگاه حکومتی می شود.

ما می گوئیم:

ضرورت که محظورات را مباح می کند، صرفاً ضرورت در معاش نیست بلکه اگر کسی در معاش خود مشکله ای ندارد ولی اگر وارد خدمت حکومت نشود، برایش خطر دارد، نیز مشمول این ضرورت می شود. به عبارت دیگر تنظیر به اکل دم و میته صرفاً برای سدّ جوع نیست بلکه تنظیری است برای هر نوع اباحه محرّمات.

۲. مرحوم سید یزدی در شرح قید الا بجهة الضرورة می نویسد:

«يظهر منه جواز التكبّب بالولاية في حال الضرورة حتى بالنسبة إلى الحكم الوضعي بمعنى تملكه للأجرة و إن كان من الأجرة على المحرم فإنه ليس بحرام في حال الضرورة و هذا بخلاف الضرورة إلى سائر المحرمات كما لو أكره على إجارة السقن و الحمولات أو البيوت و نحوها لحمل المحرمات أو إحرازها فإنه يشكل الحكم بتملكه للأجرة إذا كانت في مقابل تلك المنفعة المحرمة إذ هي ليست مملوكة حتى يملك عوضها فهو نظير ما إذا أكره و اضطر إلى بيع الخمر أو الخنزير فإنه لا يملك عوضهما لعدم العوض لهما شرعا نعم يجوز له أخذ الأجرة تقاصا عن المنفعة المفوتة عليه و سيأتي إن شاء الله بيان الحال في موضعه»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. ظهور در فراز روایت در آن است که ضرورت در اینجا هم حکم تکلیفی (حرمت) را بر می دارد و

هم حکم وضعی را پدید می آورد (مالکیت اجرت).

۲. در حالیکه در سایر محرّمات، مثل اجاره سفینه ... اگر ضرورت پدید آمد، صرفاً حکم تکلیفی

برداشته می شود و نه آنکه حکم وضعی پدید آید بلکه صرفاً فرد می تواند از باب تقاص، چیزی را

از فرد زورگو - به عنوان منفعتی که از او فوت شده است - بردارد.

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۲، ص: ۱۸۱

۲. حاشية المكاسب (لليزدى)؛ ج ۱، ص: ۲

۳. در این باره سخن خواهیم گفت.

ما می‌گوییم:

از این فراز روایت، می‌توان قضایای زیر را استفاده کرد:

- ۱) والی عادل کسی است که خداوند به ولایت او فرمان داده باشد.
- ۲) والیان والی عادل نیز ولایتشان از اقسام ولایت عادل است.
- ۳) شناخت والی عادل واجب است.
- ۴) اطاعت از والی عادل واجب است.
- ۵) اطاعت از والیان والی عادل واجب است.
- ۶) محدوده ولایت والی عادل، دستورات خداوند است و او حق کم کردن و تحریف آنها را ندارد.
- ۷) حقوق گرفتن از والیان عادل جایز است.
- ۸) احیاء همه حق و اماتة همه باطل در ولایت والی عادل است.
- ۹) کمک کننده به والی عادل، تقویت کننده دین خدا و تلاش گر در اطاعت خداست.
- ۱۰) کمک کردن و کار کردن برای والی جور و والیان والی جور (از آن جهت که مربوط به ولایت آنها می‌شود و نه از نظر شخصی) حرام است مطلقاً.
- ۱۱) تنها به سبب ضرورت می‌توان وارد دستگاه حکومت جور شد.

ادامه روایت:

«وَأَمَّا تَفْسِيرُ التَّجَارَاتِ فِي جَمِيعِ الْبُيُوعِ وَوُجُوهِ الْحَلَالِ مِنْ وَجْهِ التَّجَارَاتِ الَّتِي يَجُوزُ لِلْبَائِعِ أَنْ يَبِيعَ مِمَّا لَهَا يَجُوزُ لَهُ [مِمَّا مَتَّعَ بِهِ تَفْسِيرٌ بِسَبَبِ مَعْنَى تَمْيِيزِ كَمَا فِي لَفْظِ تَفْسِيرِ نَهْفَتَهُ اسْت. ۱] وَكَذَلِكَ الْمُشْتَرِي الَّذِي يَجُوزُ لَهُ شِرَاؤُهُ مِمَّا لَهَا يَجُوزُ لَهُ فَكُلُّ مَأْمُورٍ بِهِ مِمَّا هُوَ غِذَاءٌ لِلْعِبَادِ وَقَوَامُهُمْ بِهِ فِي أُمُورِهِمْ فِي وَجْهِ الصَّلَاحِ الَّذِي لَا يَقِيمُهُمْ غَيْرُهُ مِمَّا يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ وَيَلْبَسُونَ وَيَنْكِحُونَ وَيَمْلِكُونَ وَيَسْتَعْمِلُونَ مِنْ جِهَةِ مَلِكِهِمْ وَيَجُوزُ لَهُمُ الِاسْتِعْمَالُ لَهُ مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِ الْمَنَافِعِ لَهُمُ الَّتِي لَا يَقِيمُهُمْ غَيْرُهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَكُونُ لَهُمْ فِيهِ الصَّلَاحُ مِنْ جِهَةِ مِنَ الْجِهَاتِ وَهَذَا كُلُّهُ حَلَالٌ يَبِيعُهُ وَ شِرَاؤُهُ وَإِمْسَاكُهُ وَاسْتِعْمَالُهُ وَهَبْتُهُ وَ عَارِيَّتُهُ [مِثَال: اكل: ميتة، شرب: خمر، كسب (تحصيل): صلب و صنم، نكاح: كنيز مشهورة به زنا، تملك: مال موقوفه، امساک: كتب ضلال، هبة: امه مستولده، عاریه: ظروف طلا و نقره (بنابر برخی فتاوی)] وَ أَمَّا وَجُوهُ الْحَرَامِ مِنَ الْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ فَكُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا هُوَ مِنْهُ عِنْدَهُ مِنْ جِهَةِ أَكْلِهِ وَ شُرْبِهِ أَوْ كَسْبِهِ أَوْ نِكَاحِهِ أَوْ مَلِكِهِ أَوْ إِمْسَاكِهِ أَوْ هَبْتِهِ أَوْ عَارِيَّتِهِ أَوْ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ وَجْهٌ مِنْ وَجُوهِ الْفَسَادِ نَظِيرَ الْبَيْعِ بِالرَّبَا لِمَا فِي

۱. حاشیة المكاسب (اللیزدي)، ج ۱، ص: ۲



ذَلِكَ مِنَ الْفَسَادِ أَوْ الْبَيْعِ لِلْمَيْتَةِ أَوْ الدَّمِ أَوْ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ أَوْ لُحُومِ السَّبَاعِ مِنْ صُنُوفِ سِبَاعِ الْوَحْشِ أَوْ الطَّيْرِ أَوْ جُلُودِهَا [مراد غیر مذکاة است] أَوْ الْخَمْرِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ وَجْهِ النَّجْسِ فَهَذَا كُلُّهُ حَرَامٌ وَ مُحْرَمٌ لِأَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْهُيٌّ عَنْ أَكْلِهِ وَ شَرْبِهِ وَ تَبْسِهِ وَ مَلِكِهِ وَ إِمْسَاكِهِ وَ التَّقَلُّبِ فِيهِ بِوَجْهِهِ مِنَ الْوُجُوهِ لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ فَجَمِيعٌ تَقْلِيْبِهِ فِي ذَلِكَ حَرَامٌ وَ كَذَلِكَ كُلُّ بَيْعٍ مَلْهُوٌّ بِهِ وَ كُلُّ مَنْهُيٍّ عَنْهُ مِمَّا يَتَقَرَّبُ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يَقْوَى بِهِ الْكُفْرَ وَ الشِّرْكَ [اولی مثل آلات قمار، دومی مثل صنم و سومی مثل: فروش سلاح به اعداء دین] مِنْ جَمِيعِ وَجْهِهِ الْمَعَاصِي أَوْ بَابٍ مِنَ الْأَبْوَابِ يَقْوَى بِهِ بَابٌ مِنَ أَبْوَابِ الضَّلَالَةِ أَوْ بَابٌ مِنَ أَبْوَابِ الْبَاطِلِ أَوْ بَابٌ يُوْهِنُ بِهِ الْحَقُّ فَهُوَ حَرَامٌ مُحْرَمٌ حَرَامٌ بَيْعُهُ وَ شِرَاؤُهُ وَ إِمْسَاكُهُ وَ مَلِكُهُ وَ هِبَتُهُ وَ عَارِيَّتُهُ وَ جَمِيعُ التَّقَلُّبِ فِيهِ إِلَّا فِي حَالٍ تَدْعُو الضَّرُورَةَ فِيهِ إِلَى ذَلِكَ»<sup>۱</sup>

ترجمه:

«اما تفسیر بازرگانیها: در بیان همه نوع داد و ستد و گونه‌های حلال از اقسام بازرگانیها که فروشش بر فروشنده روا یا نارواست و همچنین خریدش بر خریدار روا یا نارواست. تمام چیزهایی که بدانها فرمان رسیده، هر آنچه خوراک مردم و مایه قوام کار (زیستن) ایشان در راههای درست است، و بی آن بر پا نمانند، آنچه می‌خورند و می‌آشامند و می‌پوشند و نکاح می‌کنند و برده می‌گیرند و بکار می‌برند که ملک ایشان است و بکار بردنش از جهت تمام منافی که برایشان دارد و بدون آن پایدار نمی‌مانند بر ایشان رواست. هر چه به هر جهتی از جهات به صلاحشان باشد، خرید و فروش و نگهداری و بکار بردن و بخشیدن و عاریه دادن همه اینها حلال است. اما گونه‌های حرام داد و ستد، هر چه در آن فساد است و از آن نهی شده از لحاظ خوردن و آشامیدن و کسب و نکاح و برده‌گیری و نگهداری و بخشیدن و عاریه دادنش، یا چیزی که به سبب وجه فساد می‌شود چون فروش به ربا یا فروش مردار و خون و گوشت خوک یا گوشت درندگان از اقسام درندگان یا پرندگان وحشی، یا پوستشان، یا می، و یا چیزی از انواع نجس همه اینها حرام و حرام شده است، زیرا خوردن و نوشیدن و پوشیدن و مالک شدن و نگهداشتن و تصرف در آنها به هر صورتی از صورتها، به خاطر فساد می‌شود که دارند نهی شده است، پس تصرف در این فساد حرام است و همچنین فروش هر چه بدان بازی کنند و هر چه از آن نهی شده، از چیزهایی که به وسیله آنها به غیر خدا نزدیکی جویند یا به هر گونه معصیتی که کفر و شرک بدان نیرو گیرد (دست یازند)، یا هر بابی از بابها که بابی از بابهای گمراهی بدان نیرو گیرد یا بابی از بابهای باطل را تقویت کند، یا بابی که حق بدان سست شود، این همه حرام و حرام شده است، فروش و خرید و نگهداشتن و مالک شدن و بخشیدن و عاریه دادن و هر گونه تصرف در آن حرام است مگر در حالی که «ضرورت و» ناچاری بدان فرا خواند.»<sup>۲</sup>

مرحوم شهیدی درباره فراز «أو کسبه» می نویسد:

«و ذلك كآلات القمار فإنه قد يكون نهى عن كسب المال بها هذا و لكنّه خلاف الظاهر إذ الظاهر أنه مثل سابقه و

۱. بحار الأنوار؛ ج ۱۰۰، ص: ۴۶

۲. رهاورد خرد-ترجمه تحف العقول، ص: ۳۴۰

لاحقه من قبیل إضافة المصدر إلى المفعول و عليه لا يخطر ببالي مثال مناسب لذلك هذا بناء على كون النسخة كسبه بالكاف و تقديم السنين على الباء و أمّا بناء على كونها أو لبسه باللام و تقديم الباء الموحدة على السنين كما هو الظاهر عندی<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. آلات قمار را مثال این فراز گرفته اند چراکه در شریعت کسب مال از این راه حرام است.
  ۲. اما این خلاف ظاهر است چراکه در همه موارد قبل و بعد، مصدر به مفعول اضافه شده در حالیکه در این مثال «کسب مال بوسیله آلات قمار» مطرح است و نه نفس کسب آلات قمار و لذا برای این فراز مثال نیافته ایم.
  ۳. و البته ممکن است صحیح روایت «أو لبسه» باشد.
- ما می گوئیم:

از این فراز می توان قضایای زیر را استفاده کرد.

- (۱) هر چه قوام زندگی مردمان به آن است، مأمور به الهی است.
- (۲) هر چه به جهتی دارای مصلحت است، خرید، فروش نگهداری، به کارگیری، هبه و عاریه دادش برای آن جهت حلال است.
- (۳) هر چه تنها جهات فساد دارد، خرید، فروشش حرام است.
- (۴) هر چه دارای جهت مصلحت و جهت مفسده است ولی به خاطر جهت مفسده خرید و فروش می شود، خرید و فروشش حرام است.
- (۵) بیع و شراء وجوه نجاست، حرام است.
- (۶) تجارت آنچه به عنوان لهُو به کار می رود حرام است.
- (۷) تجارت آنچه باعث نزدیکی به غیر خدا و عبادت غیر خدا می شود حرام است.
- (۸) تجارتی که باعث تقویت کفر و شرک می شود حرام است.
- (۹) تجارت اموری که از جهتی باعث تقویت گمراهی یا باطل می شود، حرام است.
- (۱۰) تجارت چیزی که باعث می شود حق سست شود حرام است.
- (۱۱) تجارت حرام یعنی حرمت بیع، شراء، امساک، هبه و عاریه و هر نوع تعرضی در شیء.

۱. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ۱، ص: ۸



ادامه روایت:

«أَمَّا تَفْسِيرُ الْإِجَارَاتِ فَإِجَارَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ أَوْ مَا يَمْلِكُ [و في بعض النسخ: أو ما يملكه] أَوْ يَلِي أَمْرَهُ مِنْ قَرَابَتِهِ [در صورتی که آدمی نسبت به آن فرد ولایت داشته باشد. و لذا تنها شامل فرزند و فرزندان فرزند می شود] أَوْ ذَابْتِهِ أَوْ تَوْبِهِ بِوَجْهِ الْحَلَالِ مِنْ جِهَاتِ الْإِجَارَاتِ أَنْ يُوجَرَ نَفْسَهُ أَوْ دَارَهُ أَوْ أَرْضَهُ أَوْ شَيْئًا يَمْلِكُهُ فِيمَا يَنْتَفِعُ بِهِ مِنْ وَجْهِ الْمَنَافِعِ أَوْ الْعَمَلِ بِنَفْسِهِ وَ وَكْدِهِ وَ مَمْلُوكِهِ أَوْ أَجْبِرِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ وَكَيْلًا لِلْوَالِي أَوْ وَالِيًا لِلْوَالِي [در حالیکه اگر والی یا وکیل والی باشد، در آن صورت عملکردش زیر مجموعه ولایت است] (فَلَا بَأْسَ أَنْ يَكُونَ أَجِيرًا يُوجِرُ نَفْسَهُ أَوْ وَكْدَهُ أَوْ قَرَابَتَهُ أَوْ مَلِكَهُ أَوْ وَكَيْلَهُ فِي إِجَارَتِهِ لِأَنَّهُمْ وَكَلَاءُ الْأَجِيرِ مِنْ عِنْدِهِ لَيْسَ لَهُمْ بَوْلَاءُ الْوَالِي نَظِيرُ الْحَمَالِ الَّذِي يَحْمِلُ شَيْئًا بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ إِلَى مَوْضِعٍ مَعْلُومٍ فَيَحْمِلُ ذَلِكَ الشَّيْءَ الَّذِي يَجُوزُ لَهُ حَمْلُهُ بِنَفْسِهِ أَوْ بِمَمْلُوكِهِ أَوْ ذَابْتِهِ) أَوْ يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ فِي عَمَلٍ يَعْمَلُ ذَلِكَ الْعَمَلُ بِنَفْسِهِ أَوْ بِمَمْلُوكِهِ أَوْ قَرَابَتِهِ أَوْ بِأَجِيرٍ مِنْ قَبْلِهِ فَهَذِهِ وَجُوهٌ مِنْ وَجْهِ الْإِجَارَاتِ حَلَالٌ لِمَنْ كَانَ مِنَ النَّاسِ مَلِكًا أَوْ سُوقَةً [سوقه به معنای رعیت است و از آن جهت به ایشان سوقه می گویند که حاکم آنها را به هر سوی که خداست سوق می دهد].] أَوْ [در بعضی از نسخه ها «أو» ندارد] كَافِرًا أَوْ مُؤْمِنًا فَحَلَالٌ إِجَارَتُهُ وَ حَلَالٌ كَسْبُهُ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ فَأَمَّا وَجْهُ الْحَرَامِ مِنْ وَجْهِ الْإِجَارَةِ نَظِيرُ أَنْ يُؤَاجِرَ نَفْسَهُ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ أَكْلُهُ أَوْ شُرْبُهُ أَوْ لُبْسُهُ أَوْ يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ فِي صَنْعَةِ ذَلِكَ الشَّيْءِ أَوْ حِفْظِهِ أَوْ لُبْسِهِ أَوْ يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ فِي هَدْمِ الْمَسَاجِدِ ضَرَارًا أَوْ قَتْلِ النَّفْسِ بَعِيرٍ حَلٌّ أَوْ حَمَلِ التَّصَاوِيرِ وَ الْأَصْنَامِ وَ الْمَرَامِيرِ وَ الْبُرَابِطِ وَ الْخَمْرِ وَ الْخَنَازِيرِ وَ الْمَيْتَةِ وَ الدِّمِّ الْخَنَازِيرِ وَ مَيْتِهِ وَ دَمِ عَطْفٍ بِرِ حَمَلِ اسْت. در بعضی از نسخه ها هم «عمل تصاویر» آمده که در این صورت عمل هر یک از موارد، متناسب با خودش است] أَوْ شَيْءٍ مِنْ وَجْهِ الْفَسَادِ الَّذِي كَانَ مُحْرَمًا عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ جِهَةِ الْإِجَارَةِ فِيهِ وَ كُلُّ أَمْرٍ مَنَهَى عَنْهُ مِنْ جِهَةٍ مِنَ الْجِهَاتِ مُحْرَمٌ عَلَى الْإِنْسَانِ إِجَارَةُ نَفْسِهِ فِيهِ أَوْ لَهُ [فیه: اجیر شود برای خصوص نفس حرام. له: اجیر شود برای انجام کاری که مقدمه حرام است] أَوْ شَيْءٍ مِنْهُ أَوْ لَهُ [منه: جزء و بعض حرام باشد. له: مقدمه جزء یا بعض باشد] إِلَّا لِمَنْفَعَةٍ مِنْ اسْتَأْجَرَهُ كَالَّذِي يَسْتَأْجِرُ الْأَجِيرَ يَحْمِلُ لَهُ الْمَيْتَةَ يُنَحِّيهَا عَنْ أَدَاهِ أَوْ أَدَى غَيْرِهِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ الْفَرْقُ بَيْنَ مَعْنَى الْوَالِيَةِ وَ الْإِجَارَةِ وَ إِنْ كَانَ كِلَاهُمَا يَعْمَلَانِ بِأَجْرٍ أَنْ مَعْنَى الْوَالِيَةِ أَنْ يَلِيَ الْإِنْسَانُ لَوَالِيِ الْوَالِيَةِ أَوْ لَوَالِيَةِ الْوَالِيَةِ قَبْلِي أَمْرٌ غَيْرِهِ فِي التَّوَلِّيَةِ عَلَيْهِ وَ تَسْلِيْطِهِ وَ جَوَازِ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ قِيَامِهِ مَقَامَ الْوَالِيِ إِلَى الرَّئِيسِ أَوْ مَقَامَ وَكَلَاتِهِ فِي أَمْرِهِ وَ تَوْكِيدِهِ فِي مَعُونَتِهِ وَ تَسْدِيدِ وَلَايَتِهِ وَ إِنْ كَانَ أَذْنَاهُمْ وَلَايَةً فَهُوَ وَالٍ عَلَى مَنْ هُوَ وَالٍ عَلَيْهِ بِجَرِي مَجْرَى الْوَالِيَةِ الْكِبَارِ الَّذِينَ يَلُونَ وَلَايَةَ النَّاسِ فِي قَتْلِهِمْ مَنْ قَتَلُوا وَ إِظْهَارِ الْجُورِ وَ الْفَسَادِ وَ أَمَّا مَعْنَى الْإِجَارَةِ فَعَلَى مَا فَسَّرْنَا مِنْ إِجَارَةِ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ أَوْ مَا يَمْلِكُهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُؤَاجِرَ لَشَيْءٍ مِنْ غَيْرِهِ فَهُوَ يَمْلِكُ يَمِينَهُ لِأَنَّهُ لَا يَلِي أَمْرَ نَفْسِهِ وَ أَمْرًا مَا يَمْلِكُ قَبْلَ أَنْ يُؤَاجِرَهُ مِمَّنْ هُوَ آجِرُهُ وَ الْوَالِيِ لَا يَمْلِكُ مِنْ أُمُورِ النَّاسِ شَيْئًا إِلَّا بَعْدَ مَا يَلِي أُمُورَهُمْ وَ يَمْلِكُ تَوَلِّيَتَهُمْ وَ كُلُّ مَنْ آجَرَ نَفْسَهُ أَوْ آجَرَ مَا يَمْلِكُ نَفْسَهُ أَوْ يَلِي أَمْرَهُ مِنْ كَافِرٍ أَوْ مُؤْمِنٍ أَوْ مَلِكٍ أَوْ سُوقَةٍ عَلَى مَا فَسَّرْنَا مِمَّا يَجُوزُ الْإِجَارَةَ فِيهِ فَحَلَالٌ مُحَلَّلٌ فَعْلُهُ وَ كَسْبُهُ»<sup>۴</sup>

۱. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ۱، ص: ۴۹

۲. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ۱، ص: ۵۶

۳. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ۱، ص: ۵۶

۴. بحار الأنوار؛ ج ۱۰۰، ص: ۴۶-۴۸



ترجمه:

«اما تفسیر مزدوریهها: به مزدوری دادن انسان خود یا برده خود یا کسی را که به خویشاوندی سرپرست اوست یا چهارپایش یا جامه‌اش را به صورتی حلال از انواع اجاره، آن است که خود را یا خانه یا زمین یا چیزی را که در ملکیت دارد به کاری که به نوعی از انواع برای او سودبخش است به اجاره دهد یا خود و فرزند و برده و مزدورش را بکار گمارد بی آنکه وکیل فرمانروا یا کارگزار فرمانروا شود، ولی مانعی ندارد خود یا فرزند یا خویشاوند یا برده‌اش را یا کسی را که وکیل مزدور کردن اوست به کسی که برای مزدورگیری اجیر (و مأمور استخدام) شده به مزدوری دهد زیرا (در این حال) ایشان گماشتگان آن اجیر (یا مأمور) هستند، از پیش خودش، و کارمندان فرمانروا نیستند. مانند باربری که بار معینی به جای معینی می‌برد و آن بار را که بردنش بر او جائز است بر (پشت) خود، یا برده یا چارپایش می‌نهد یا دیگری را به مزدوری می‌گیرد که این کار را خود یا برده یا خویشاوند یا مزدور دیگری که مزدور او شده انجام دهد. اینها گونه‌هایی از انواع مزدوریهها (و اجاره‌ها) است که بر هر کسی از مردم حلال است، شاه یا رعیت یا کافر یا مؤمن، و مزدوریش حلال و درآمد از این راهها حلال است. اما گونه‌های حرام از انواع مزدوری، مانند آن کسی که خود را برای حمل چیزی که خوردن و نوشیدن و پوشیدنش بر او حرام است به مزدوری دهد یا خود را برای ساختن چنان چیز یا نگهداشتن آن مزدور کند که مساجد را به قصد زیان رسانی ویران کند یا کسی را به ناحق بکشد یا عکسها و بتها و سازها و تارها و می و خوکان و مردار و خون را حمل کند یا چیزی از انواع فساد را که غیر از جهت مزدوری هم بر او حرام است مرتکب شود. هر چیزی که به گونه‌ای بر انسان نهی شده، مزدوری در آن یا برای آن یا بخشی از آن یا برای آن حرام است مگر برای کسی که دیگری را به مزدوری گرفته سودمند باشد مانند آن که کسی مزدوری گیرد تا مرداری را بردارد و خود و دیگران را از گزند (عقوت) آن برهاند و آنچه شبیه این باشد. و فرق میان «کارگزاری» و «مزدوری» هر چند هر دو در برابر مزد انجام می‌گیرد این است که معنی کارگزاری آن است که انسان کارمند حکمران یا کارمندان حکمران می‌شود و امر کسی دیگر را بر گردن می‌گیرد و در سرپرستی و تسلط و اجرای امر و نهی جانشین او می‌شود تا برسد به رئیس یا جانشین و کیلان (و مأموران) او در امر او و تقویت او با یاری به وی و استحکام بخشیدن به مبانی حکمرانی او و گرچه دون پایه‌ترین کارمند باشد، (کارگزار) حکمران بر کسی است که او را به کار می‌گمارد و خود به منزله حکمرانان بزرگ است که متصدی حکمرانی بر مردمند که هر که را خواهند بکشند و هر چه ظلم و فساد خواهند بروز دهند. اما (معنی) مزدوری (و اجاره) چنان که ما تفسیر کردیم این است که انسان خود یا آنچه را پیش از مزدوری مالک آن است به اجاره می‌دهد، پس او مالک ما یملک خود است زیرا او پیش از اجاره دادن به دیگری، ولایت امر (و اختیار داری) خود و ما یملک خود را به کسی که او را مزدوری (یا مالش را به اجاره) گرفته است نداده. ولی حکمران مالک چیزی از امور مردم نیست مگر بعد از آنکه متصدی کارشان شود و سرپرستی بر آنها را از آن خود سازد. و هر که خود یا ما یملک خود یا کسی را که تحت ولایت اوست به مزدوری دهد یا مالش را به اجاره دهد، از کافر یا مؤمن یا شاه یا رعیت، به شرحی که گفتیم در مواردی که اجاره جائز است، عملش حلال و درآمد آن نیز حلال شده است.»<sup>۱</sup>

۱. رهاورد خرد-ترجمه تحف العقول، ص: ۳۴۱



ما می گوئیم:

از این فراز روایت می توانیم قضایای زیر را استفاده کنیم.

۱) انسان می تواند خودش را، عبدش را، فرزندانش را، حیواناتش را و اموالش را و کسانی که اجیرش می باشند را، اجاره دهد.

۲) اگر کاری حرام باشد، نمی توان برای انجام آن، اجاره ای را منعقد کرد.

۳) اگر چیزی از جهتی حرام باشد، برای انجام تمام آن و یا بخشی از آن نمی توان اجیر شد.

۴) فرق ولایت و اجاره در این است که در ولایت، فرد جانشین والی می شود ولی در اجاره، اجیر صرفاً

کاری را انجام می دهد و جانشین او نمی شود [این مطلب با زحمت از روایت فهمیده می شود]

ادامه روایت:

«وَأَمَّا تَفْسِيرُ الصَّنَاعَاتِ [صِنَاعَتٍ وَ صِنَاعَتِ، علم به اشتغال به یک عملی است. صناعت از حرفه اخص است. گفته شده که صناعت درباره محسوسات استعمال می شود و صِنَاعَت در معانی (مثل صناعت صرف و نحو و منطق)] فَكُلُّ مَا يَتَعَلَّمُ الْعِبَادُ أَوْ يُعَلَّمُونَ غَيْرَهُمْ مِنْ صُنُوفِ الصَّنَاعَاتِ مِثْلَ الْكِتَابَةِ وَالْحِسَابِ وَالنَّجَارَةِ وَالصَّبَاغَةِ وَالسَّرَاجَةِ وَالْبِنَاءِ وَالْحِيَاكَةِ وَالْقِصَارَةِ وَالْخِيَاطَةِ وَصَنْعَةِ صُنُوفِ التَّصَاوِيرِ مَا لَمْ يَكُنْ مِثْلَ الرَّوْحَانِيِّ وَأَنْوَاعِ صُنُوفِ الْأَلَاتِ الَّتِي يَحْتَاجُ إِلَيْهَا الْعِبَادُ الَّتِي مِنْهَا مَنَافِعُهُمْ وَبِهَا قِوَامُهُمْ وَفِيهَا بُلْعَةٌ جَمِيعِ حَوَائِجِهِمْ فَحَلَالٌ فِعْلُهُ وَتَعْلِيمُهُ وَالْعَمَلُ بِهِ وَفِيهِ [به: تمام عمل، فيه: جزء یا مقدمه عمل.]<sup>۱</sup> لِنَفْسِهِ أَوْ لِغَيْرِهِ وَإِنْ كَانَتْ تِلْكَ الصَّنَاعَةُ وَتِلْكَ الْأَلَةُ قَدْ يُسْتَعَانُ بِهَا عَلَى وُجُوهِ الْفُسَادِ وَوُجُوهِ الْمَعَاصِي وَيَكُونُ مَعُونَةً عَلَى الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَلَا بَأْسَ بِصِنَاعَتِهِ وَتَعْلِيمِهِ نَظِيرِ الْكِتَابَةِ الَّتِي هِيَ عَلَى وَجْهِ مِنْ وُجُوهِ الْفُسَادِ مِنْ تَقْوِيَةِ مَعُونَةٍ وَلَايَةِ وَلَاةِ الْجُورِ وَكَذَلِكَ السَّكِّينُ وَالسَّيْفُ وَالرُّمْحُ وَالْقَوْسُ وَغَيْرُ ذَلِكَ مِنْ وُجُوهِ الْأَلَةِ الَّتِي قَدْ تُصَرَّفُ إِلَى جِهَاتِ الصَّلَاحِ وَجِهَاتِ الْفُسَادِ وَتَكُونُ آلَةً وَ مَعُونَةً عَلَيْهَا فَلَا بَأْسَ بِتَعْلِيمِهِ وَتَعْلَمُهُ وَ أَخَذَ الْأَجْرَ عَلَيْهِ وَفِيهِ وَالْعَمَلُ بِهِ وَفِيهِ لِمَنْ كَانَ لَهُ فِيهِ جِهَاتُ الصَّلَاحِ مِنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ وَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِمْ فِيهِ تَصْرِيْفُهُ إِلَى جِهَاتِ الْفُسَادِ وَالْمَضَارِّ فَلَيْسَ عَلَى الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ إِثْمٌ وَلَا وَزْرٌ لِمَا فِيهِ مِنَ الرَّجْحَانِ فِي مَنَافِعِ جِهَاتِ صِلَاحِهِمْ وَ قِوَامِهِمْ وَ بَقَائِهِمْ وَ إِنَّمَا الْإِثْمُ وَالْوِزْرُ عَلَى الْمُتَصَرِّفِ بِهَا فِي وُجُوهِ الْفُسَادِ وَ الْحَرَامِ وَ ذَلِكَ [این عبارت در مقام تعلیل است.]<sup>۲</sup> إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الصَّنَاعَةَ الَّتِي حَرَامٌ كُلُّهَا الَّتِي يَجِيءُ مِنْهَا الْفُسَادُ مَحْضًا نَظِيرِ الْبِرَابِطِ وَالْمَرَامِيرِ وَالشُّطْرَنْجِ وَ كُلُّ مَلْهُوٍّ بِهِ وَ الصُّلْبَانِ وَ الْأَصْنَامِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ صِنَاعَاتِ الْأَشْرِبَةِ الْحَرَامِ وَ مَا يَكُونُ مِنْهُ وَ فِيهِ الْفُسَادُ مَحْضًا وَ لَا يَكُونُ فِيهِ وَ لَا مِنْهُ شَيْءٌ مِنْ وُجُوهِ الصَّلَاحِ فَحَرَامٌ تَعْلِيمُهُ وَ

۱. حاشیه المکاسب (للبيزدي)؛ ج ۱، ص: ۴۳

۲. هداية الطالب إلى أسرار المکاسب؛ ج ۱، ص: ۶۵



تَعَلَّمُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ أَخْذُ الْأَجْرِ عَلَيْهِ وَ جَمِيعُ التَّقَلُّبِ فِيهِ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ الْحَرَكَاتِ كُلِّهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ صِنَاعَةً قَدْ تَصَرَّفَ إِلَى جِهَاتِ الصَّنَائِعِ وَ إِنْ كَانَ قَدْ يُتَصَرَّفُ بِهَا وَ يُتَنَاوَلُ بِهَا وَجْهٌ مِنْ وَجُوهِ الْمَعَاصِي فَلَعَلَّهُ لِمَا فِيهِ مِنَ الصَّلَاحِ حَلَّ تَعَلَّمُهُ وَ تَعْلِيمُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ يَحْرُمُ عَلَى مَنْ صَرَفَهُ إِلَى غَيْرِ وَجْهِ الْحَقِّ وَ الصَّلَاحِ فَهَذَا بَيَانٌ تَفْسِيرٌ وَجْهٌ اِكْتِسَابِ مَعَاشِ الْعِبَادِ وَ تَعْلِيمِهِمْ فِي جَمِيعِ وَجُوهِ اِكْتِسَابِهِمْ»<sup>۱</sup>

ترجمه:

«اما شرح صنعتها: هر گونه صنعتی از صنایع که بندگان فرا گیرند یا به دیگران بیاموزند مانند نویسندگی و حسابداری و بازرگانی [نجاری] و زرگری و چرمسازی و ساختمان و بافندگی و لباسشویی و دوزندگی و ساختن انواع صورتها که نمونه جانداران نباشد و انواع ابزارهای گوناگون که مردم بدان نیازمندند و متضمن سود و پایدار ماندن آنها و مایه رسیدن به تمام نیازمندیهای ایشان است، ساختن و آموختن و اشتغال بدانها برای خود یا دیگری حلال است و گرچه از این صنعتها و این ابزارها برای انواعی از فساد و اقسام گناهان (احتمالا) استفاده شود و کمکی به باطل بر ضد حق گردد، در ساختن و آموختنش پروایی نباشد. مانند (آموزش) نویسندگی که (ممکن است) به صورتی از انواع فساد از قبیل تقویت کمک به کارگزاری حکمرانان ناحق بکار رود و همچنین است کارد و شمشیر و نیزه و کمان و جز آنها از انواع ابزارهایی که هم در جهات صلاح، هم در جهات فساد بکار می‌رود و کمک هر دو تواند بود، آموختن و فراگرفتن و مزد ستاندن بر آن و در آن و اشتغال بدان و در آن برای هیچ یک از مردمان که در او جهات صلاح باشد مانعی ندارد ولی بر همگان حرام است که در آن تصرفی کنند تا در جهت فساد و زیان بکار رود و بر آموزنده و فراگیرنده آنها گناه و بازخواستی نیست زیرا در آنها رجحانی نسبت به منافع، در جهات صلاح و پابندگی و بقای نوع مردم وجود دارد. و گناه و بازخواست (فقط) بر آن کسی است که آنها را در راههای فساد و حرام بکار می‌گیرد و این از آن روست که خداوند صنعتی را که تمامش حرامکاری است و فساد محض از آن خیزد چون ساختن بربطها (تارها) و نی‌ها و شطرنج و هر ابزار بازی و صلیبها و بتها را حرام کرده است و آنچه مانند اینهاست از ساختن نوشابه‌های حرام و آنچه از آن به دست آید و در آن فساد محض باشد و در آن هیچ گونه مصلحتی نباشد و خیری از آن حاصل نشود که آموختن و فراگرفتن و بکار بردن و مزد گرفتن بر آن و هر گونه تصرفی در آن از هر نوع حرکتی تمام حرام است مگر اینکه صنعتی باشد که بکار صنعتهای (دیگر که حلالند) بیاید گرچه در آن تصرفی شود و نتیجه‌ای در نوعی از انواع معاصی از آن به دست آید، و شاید چون وجه صلاحی در آن است آموختن و فراگرفتن و بکار بردنش حلال شده ولی در مورد کسی که آن را در غیر وجه حق و حلال بکار می‌برد حرام است.

این بود شرح و بیان راه کسب معاش بندگان (خدا) و آموختن تمام راههای درآمد به ایشان.»<sup>۲</sup>

ما می‌گوییم:

۱. بحار الأنوار؛ ج ۱۰۰، ص: ۴۸

۲. رهاورد خرد-ترجمه تحف العقول، ص: ۳۴۲

در این فراز روایت، قضایای زیر قابل استفاده است:

- (۱) تعلیم و تعلم صنعتی که مورد نیاز مردم است، حلال است.
- (۲) تعلیم و تعلم صنعتی که منافع مردم را تأمین می کند، حلال است.
- (۳) تعلیم و تعلم صنعتی که قوام مردم به آن وابسته است حلال است.
- (۴) انجام این صنایع برای خود و یا برای دیگران حلال است.
- (۵) تعلیم و تعلم صنعتی که هم در جهت حلال استفاده می شود و هم در جهت حرام، برای کسی که آن را در جهات صلاح به کار می برد، حلال است.
- (۶) به کار گیری صنایع مشترکه در جهات حرام، حرام است.
- (۷) آموزش و تعلیم صناعی که از هر جهت، موجب فساد است، حرام است.

